

بحران سندیکای شرکت واحد و درس های آن

علیرضا بیانی

از میلتانت شماره ۵۷

پس از برکناری منصور اسالو از سندیکای کارگران شرکت واحد، دو ردیف واکنش، به موازت یکدیگر، نسبت به آن صورت گرفت. ردیف اول، طیف واکنشاتی در دفاع از اسالو بود که از منتهی الیه تحلیل های کارآگاهانه و شبه پلیسی گرفته تا تحلیل های حقوقی، اخلاقی و سانتریستی را در بر می گرفت؛ و ردیف دوم، واکنشاتی در دفاع از سندیکای شرکت واحد بود که از تحلیل های مارکسیستی تا دنباله روانه را شامل می شد. طیف واکنشات در ردیف اول، مینا را بر سابقه و تلاش های سابق اسالو قرار داده بود و اخراج او را از توطئه گرفته تا عملی غیر "مردن" ارزیابی می کرد. در این طیف که عمدتاً دربرگیرنده گرایش های سانتریستی است، ضمن دفاع از تشکل کارگری، تناقضاتی بروز می کرد که در این نوشته به مهم ترین آن ها می پردازیم.

یکی از مضحک ترین این تناقضات آن بود که گفته شد اخراج اسالو هرچند با خرد جمعی باشد، با این حال هیچ احترامی برای آن قائل نمی شود. به این ترتیب موضوع به جایی کشید که در دفاع از فرد اسالو، کار به تقابل با خرد جمعی هم رسید و یک بار دیگر ثابت شد که تشکلات مستقل کارگری تا چه میزان محق به حفظ استقلال خود از احزاب قیم مآب موجود هستند.

در طیف دوم که حول دفاع از سندیکا شکل گرفته بود، بخشی با وقفه و سکوت معناداری وارد دخالت گری شدند و این موضوع را به عنوان فرصت مناسبی برای برخورد با "شخصیت سازی" برگزیدند؛ تا در واقع در متن واکنش به اسالو، تسویه حساب های درونی خود را انجام دهند. موضوع جالبی که در واکنش این بخش به چشم می خورد، اشاره به "بورکراسی" بود که برای اولین بار در تاریخ فعالیت های ایشان به کار گرفته شده است. اما در تمامی این واکنشات، موضوع بسیار مهمی غایب بود و هنوز هم هست، و آن عبارت است از ضعف اساسی گرایش های چپ در سازماندهی انقلابی که همه مدت آن ها را وادار می کرد تا در پشت یک تشکل کارگری نظیر سندیکا قرار بگیرند و کم و کسری های خود را نسبت به آنچه که در همه عمر سیاسی شان ادعا می کردند و می بایست انجام می دادند، پنهان کنند. قصد این نوشته ارزیابی همین موضوع و مخاطب آن نیز همین طیف "چپ" است.

آیا برکناری اسالو از همه سمت های او کار صحیحی بود؟

از تحلیل ها و واکنشات شبه پلیسی، دست کم به دلیل بی پایه و بی ربط بودن به دخالتگری در این زمینه که بگذریم، عمده ترین واکنش اعتراضی به این برکناری، در حوزه حقوقی (اساسنامه شرکت واحد و در برخی موارد اخلاقی بود. نقطه عزیمت هیچ تحلیلی در این ردیف جنبش کارگری و منافع آن نبود، هرچند با شکل و شمایل دفاع از جنبش کارگری بروز می کرد، اما نه جنبشی که به سندیکای شرکت واحد نیاز دارد، بلکه جنبشی که یکی از فعالین آن اسالو بوده است و ظاهراً دیگر نیست. این طیف که در مجموع در ردیف گرایش های سانتریستی قرار دارد، جنبش کارگری را با اسالو می فهمد و بدیهی است برکناری او از سمت های سابقش را ضربه به همین جنبش می پندارد، در نتیجه دفاع خود از جنبش کارگری را در دفاع از منصور اسالو می بیند؛ - حتی اگر در مواردی لازم باشد با "خرد جمعی" سندیکا هم مقابله کند!

شخصاً در دفاع از سندیکای شرکت واحد نوشته ای منتشر کردم (1) که به طور غیر رسمی، در صفحه فیس بوک، در یک مورد با واکنش تیبیک سانتریستی مواجه شد. دوستی در اعتراض به این دفاع سعی کرده بود به روشی به غایت مکانیکی، سندیکای شرکت واحد را با حزب بلشویک، منصور اسالو را با تروتسکی و اخراج کنندگان وی را با استالینیزم اینهمانی کند و در آخر نتیجه بگیرد که کسانی که با بورکراسی استالینیستی مقابله می کنند، چگونه می توانند از این حرکت سندیکا دفاع نمایند!

این شبیه سازی فقط یک ارزیابی سطحی از بحرانی که در سندیکای شرکت واحد به وجود آمده نیست، بلکه عمق و اوج بی ربطی طیف وسیعی از گرایش های چپ سانتریستی را ترسیم می کند که همه هست و نیست خود را در حوزه ای قرار داده بودند که از همان ابتدا معلوم بود به کسب نتیجه ای که در حقیقت به دنبال آن باید بود، نمی انجامد. در ادامه به این موضوع بیشتر می پردازیم؛ اما در این جا لازم است بر سر این موضوع تاکید کنیم که برکناری اسالو از مسئولیت های سندیکای شرکت واحد نه تنها اشتباه نبود، بلکه ضروری و همسو با منفعت جنبش کارگری بود. حتی اگر برکناری وی نتیجه یک کشمکش بورکراتیک درون تشکیلاتی بوده باشد، با این حال کمتر به زیان جنبش کارگری و بیشتر به نفع این جنبش است.

تردیدی وجود ندارد که منصور اسالو دارای درجه بالایی از اعتبار سیاسی است، و دقیقاً همین اعتبار است که اکثر گرایش های مخالف برکناری وی را به اعتراض واداشته. اما این اعتبار نه از آسمان، بلکه به وسیله همان سندیکای شرکت واحد، و به درستی حمایت های بخش وسیعی از گرایش های چپ حاصل شده بود. اعتبار سندیکای شرکت واحد

نیز خود وابسته به همسو بودن فعالیت های آن با کل جنبش کارگری است. اگر این معیارها را مبنای اصلی قرار دهیم، کم کم معلوم می شود که در صف آرای بین سندیکا و منصور اسالو، باید کجا و در کنار کدام یک ایستاد. سندیکا و سندیکالیسم

از زمانی که سندیکای کارگران شرکت واحد دور تازه ای از فعالیت های خود را آغاز کرد سه واکنش اصلی را در کنار خود داشت. اول، طیف گرایش هایی که همواره آن قدر صبر می کنند تا کاملاً یقین شود "از چه و چرا" باید دفاع کنند و هیچ ابتکار عمل به موقعی ندارند. دوم، گرایش انقلابی در صفوف طیف چپ که همواره از هر کوشش مستقلاً در درون طبقه کارگر، اعم از سندیکایی و غیر آن، دفاع و در هر نهادی با پایه های کارگری دخالت گری می کند. و سوم، گرایش هایی در حرف ضد سندیکالیستی که در تقابل با سندیکای شرکت واحد قرار می گرفتند و مهمترین آن با نام «لغو کار مزدی» معروف شد.

این گرایش معتقد بوده و هست که سندیکا ظرف سازش با بورژوازی است و کارگران باید خود را در ظرف دیگری به جای آن متشکل کنند. این که این ظرف دقیقاً چه نام دارد و دارای چه مشخصاتی است که آن را از خصوصیات سندیکالیستی دور می کند، هرگز معلوم نگردید؛ اما هرچه بود، تأکید بر تشکیلاتی با افق ضد سرمایه داری بود که این گرایش چنین افقی را در ظرف سندیکا نمی دید. گرایش مذکور در اوج مبارزات سندیکای شرکت واحد برای آن ها نامه سرگشاده نوشت و آن ها را ترغیب به ساختن ظرف مبارزاتی دیگری به جای سندیکا می کرد، تو گویی کافی است یک سندیکالیست از سندیکا خارج شود و وارد ظرف نامعلوم دیگری، به صرف فراگیر و سراسری بودن آن، شود تا اتوماتیک دارای افق ضد سرمایه داری گردد! مهمترین استدلال گرایش فوق در مورد رفرمیستی بودن ظرف سندیکایی، نمونه های اتحادیه و سندیکاها در اروپا و سایر کشورهای سرمایه داری بود. آن ها سازش کاری های این سندیکاها را دلیلی بر قرار گرفتن سندیکای شرکت واحد در همان مسیر می دانستند؛ و این در حالی بود که سندیکا تدارک اعتصاب ضد سرمایه داری بسیار با اهمیتی را می دید که در نوع خود، دست کم از دهه شصت به این سو، کم نظیر بود.

در آن موقع نقد ما به گرایش مذکور مبنی بر این بود که: ما هم می پذیریم ظرف مبارزه سندیکایی در نهایت و به طور کلی، ظرف ضد سرمایه داری نیست، اما اولاً این بدان معنی نیست که آلترناتیو شما ظرفی ضد سرمایه داری است و ثانیاً شرایط خاص دیکتاتوری در ایران حتی مبارزه طیف رفرمیزم را بر نمی تابد و آن را وادار به واکنشی فراتر از آن چه که در نظر دارد، می کند.

ما توضیح دادیم اگر چه سندیکالیسم در نهایت ظرف مماشات است و نمونه های آن در جهان فراوان دیده می شود، اما در ایران حکومت سرمایه داری دارای فرماندهی مرکزی نیست و هیچ طرف مماشاتی به عنوان نماینده حکومت وجود ندارد که بتواند با تشکلات کارگری وارد مذاکره شود و نهایتاً مماشات صورت گیرد.

جناح های اصلاح طلب برای تقویت بخش کارگری خود به رفرمیزم و سندیکالیسم نزدیک می شدند، اما حتی زودتر از رفرمیزم تحت فشار حکومتی قرار گرفتند و کل نقشه هایشان پا در هوا باقی می ماند. در نتیجه کارگشته ترین رفرمیست ها و سازشکاران در میان کارگران هم نمی توانند طرف مذاکره و مماشات پیدا کنند و اگر هم وعده و وعیدهایی دریافت می کنند، بلافاصله نقض می شود و از بین می رود. بنابراین هر گرایش حتی رفرمیستی هم در شرایط حاضر از سطح مبارزه صنفی آغاز می کند، اما در کمترین زمان ممکن به سطح ضد سرمایه داری هل داده می شود. از این رو است که نمی توان با همان فرمول های همیشگی و ثابت در سایر کشورها نسبت به وضعیت سندیکا و اتحادیه، به فعالیت سندیکایی در ایران برخورد کرد. سندیکای شرکت واحد دقیقاً این ادعا را به اثبات رساند.

یک گرایش سندیکالیستی که نقطه عزیمت خود را فعالیت ضد سرمایه داری قرار نداد و تنها به مسائل صنفی خود توجه داشت، در اولین گام اقدام به تشکیل سندیکا به عنوان یک مطالبه صنفی کرد. رژیم حاکم آن را تحمل نکرد و به آن واکنش سرکوبگرانه نشان داد. رهبر سندیکا، منصور اسالو را دستگیر کرد. از این مرحله به بعد مبارزه صنفی سندیکا ناگزیر وارد فاز سیاسی شد، مرحله ای که سندیکا آزادی رهبر خود را به محور مبارزه تشکیلات خود تبدیل کرد. با این حال رژیم حاضر نشد او را آزاد کند و در نتیجه سندیکا را به سوی مبارزه در فازی بالاتر سوق داد. این عامل موجب شد که در این فاز، سندیکا، اعتصاب رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی را سازمان دهد و به این ترتیب به اقتصاد سرمایه داری آسیب وارد کند و از همین رو با فاصله بسیار کمی از نقطه آغاز مبارزه صنفی، به فاز مبارزه ضد سرمایه داری منتقل شد.

درست در این مقطع بود که از یک سو گرایش های مردد در حمایت از سندیکا ناچار شدند به حمایت از سندیکا بشتابند و از سوی دیگر گرایشی که تصور می کرد سندیکا ظرف مبارزه ضد سرمایه داری نیست، منزوی شد.

اما اتفاق مهم دیگری که در این بین افتاد این بود که بخش مهمی از گرایش های چپ که حوزه اصلی فعالیت انقلابی را گم کرده و دچار ندانم کاری شده بودند، خلأ بی ارتباط بودن خود با جنبش کارگری را با حمایت تام و تمام از سندیکای شرکت واحد جبران می کردند (و هنوز هم چنین وضعی دارند).

در این گروه از جریانات چپ، دو طیف اصلی دیده می شوند. اول، آن دسته از گروه هایی که گمان می کنند نقداً حزب طبقه کارگر را ساخته اند و در نتیجه کارگران را دعوت به "فتح" آن می کنند. و گروه دوم آن دسته از سازمان های سیاسی که خود را به عنوان حزب طبقه کارگر ایران معرفی نکرده اند و خواهان تشکیل این حزب هستند، اما برای

این منظور تاکنون حتی یک آجر بر روی آجر نگذاشته اند. کارنامه آن‌ها نشانگر این ادعا است که هیچ تلاشی در جهت تدارک حتی نطفه اولیه این حزب در میان طبقه کارگر نداشته اند. در نتیجه هر دوی این جریان‌ها همه کمبودهای خود را در پشت حمایت از سندیکای شرکت واحد پنهان کرده اند. چه آن دسته که نقداً حزب ساخته اند) و لابد می‌بایست بلافاصله با اعتصاب شرکت واحد، به سایر بخش‌های طبقه کارگر که ایشان حزب آن‌ها هستند، فراخوان اعتصاب حمایتی دهند، اما نه تنها قادر به چنین کاری نبودند، بلکه خود چشم و انتظارشان به فعالیت سندیکالیست‌هایی بود که شاید بتوانند آرزوهای آن‌ها را برآورده کنند (و چه آن‌هایی که همواره در شعار گفته اند "پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر"، اما حتی نتوانستند پیوندی ارگانیک با همین سندیکا و اعتصاب آن برقرار کنند، کسانی که تا همین چند سال پیش با مفهوم تشکل مستقل کارگری هم سخت بیگانه بودند و آن را توطئه سرمایه داری می‌پنداشتند.

طبیعی است که در چنین شرایطی، بالا و پایین یا چپ و راست رفتن سندیکا، همه این‌گرایش‌ها را با خود به بالا و پایین یا چپ و راست می‌چرخاند. تا آن‌که همه این‌گرایش‌ها ناگهان با اطلاعاتی سندیکای شرکت واحد مبنی بر عزل اسالو از همه مناصب تشکیلاتی او مواجه گردیدند و چنان شوکه شدند که آثار گجی آن در برخی از گرایش‌ها همچنان ادامه دارد.

وقتی گرایش‌هایی حوزه اصلی فعالیت مارکسیستی-انقلابی خود را، یعنی تلاش در جهت ساختن حزب انقلابی، رها کرده و همه هست و نیست خود را بر روی سندیکا و آینده آن سرمایه‌گذاری کرده اند، بدیهی است که با چنین اتفاقی، دچار چنین شوکی هم خواهند شد. سندیکایی که قرار بود حزب بلشویک آن‌ها شود، دچار بحران داخلی شد و این بحران را بلافاصله به گرایش‌های مذکور منتقل کرد. به عبارت دیگر بحران موجود در جریان‌ها چپ در پشت حمایت از سندیکای شرکت واحد پنهان شده بود تا این‌که با بحرانی شدن خود سندیکا، به ناگهان بحران این جریان‌ها دو برابر شد.

شدت شوک ناشی از این تصمیم سندیکا، دقیقاً ریشه در همین مسئله دارد. یک نگاه ساده به همه ارزیابی‌های تاکنونی از برکناری اسالو نشان می‌دهد که توقعات از سندیکا، در حد توقعات از یک شورای کارگری یا حزب انقلابی-بلشویکی است و معیارهای محک آن هم نزدیک به معیارهایی در سطح کمینترن است) شاید به همین دلیل است که در این گیرودار، ناگهان برخی موفق به کشف "سنت شورایی کارگران" در تصمیم‌گیری اخیر سندیکا شده اند (! و این درحالی است که اساسنامه سندیکا به مراتب به اساسنامه یک شرکت سهامی نزدیک‌تر است تا به موازین درون تشکیلاتی مبتنی بر سائترالیزم دمکراتیک. جالب‌تر این‌که در بین معترضین و حتی مدافعین این اقدام سندیکا، در عمل تسویه حساب‌های مشابهی وجود داشته است که البته ظاهراً خود به کلی آن‌ها را فراموش کرده اند.

در بین معترضین به برکناری اسالو از سندیکا، یک عدم انسجام نظری، و در واقع تناقض فاحش مشاهده می‌شود و آن عبارت است از گله‌گذاری بر سر این برکناری و یا نوع برکناری به دلیل اعتبار و موقعیت‌های منصور اسالو، بدون این‌که رابطه اسالو با همین سبک کار سندیکایی معلوم گردد. کسانی که به روش حقوقی به این موضوع نگاه می‌کنند، دقیقاً مهم‌ترین بخش موضوع را از دست می‌دهند و آن عبارت است از تأثیرات اسالو بر سندیکا و "رهبر" شدن اسالو به وسیله همین سندیکا. آن‌ها فراموش می‌کنند که رهبر سندیکایی با این سبک کار، خود منصور اسالو بوده است. او سندیکا را به نوعی پی‌ریزی کرده بود که موقعیتش در سطح رهبر آن حتی با تصمیم جمعی هم به زیر سؤال نرود. در نتیجه او دست خود را باز می‌دید برای هر رفتار و هر تصمیمی که می‌خواهد اتخاذ کند، بدون این‌که کل سندیکا با آن توافق داشته یا نداشته باشد.

در این سبک کار، رهبر هرگز به زیر کشیده نخواهد شد، مگر تخریب شود؛ و این سبک کار اغلب دست‌پخت همین نوع رهبری است. هرچند سندیکا در رهبر کردن اسالو نقش به‌سزایی داشته است، تا جایی که حتی شاید نتواند بعدها در نقد به وی به مواردی اشاره کند که مستقیماً و در درجه نخست آسیبی به خود و بعد آسیبی به جنبش محسوب می‌گردد؛ اما نباید فراموش کرد که اسالو نیز سندیکایی را پی‌ریزی کرد که بتواند چنین رهبری‌ای را بسازد. در نتیجه بحران درون سندیکا، تا خروج اسالو از ایران، در درون سندیکا باقی مانده بود و خروج اسالو، امکان بروز آن را فراهم کرد؛ و چه خوب که چنین شد. اکنون چه؟

بین سندیکای شرکت واحد در ایران و قرار گرفته در متن جنبش کارگری داخل، و منصور اسالو در خارج و دور از جنبش کارگری ایران، دو تفاوت وجود دارد: یکی همین دوری و نزدیکی به جنبش کارگری در ایران، و دومی دوری و نزدیکی به امکان‌مآشات در خارج.

بالتر از این صحبت کردیم که سندیکالیست در ایران حتی اگر مایل به مآشات و سازش باشد، به دلیل عدم برخورداری حکومت سرمایه داری غیر متعارف از یک فرماندهی مرکزی، طرف مذاکره و مآشات پیدا نمی‌کند؛ اما در خارج کشور برعکس، هم دولت سرمایه داری با فرماندهی متمرکز وجود دارد و هم بسیار حی و حاضر و با همه امکانات، آماده مذاکره و مآشات می‌باشد. حدس زدن بقیه ماجرا دیگر چندان دشوار نیست.

مرکز تحولات آتی در ایران، بر خلاف گذشته، طبقه کارگر و تحولات کارگری است. سال‌ها است دولت سرمایه داری کوشش کرده با کمک سازمان جهانی کار، مدل تشکیلات کارگری مورد تأیید خود را در ایران به جای خانه کارگر کاملاً

بی اعتبار قرار دهد، به طوری که بتواند هم مورد پذیرش رژیم قرار گیرد و هم در میان توده های کارگر محبوبیت پیدا کند. اما شرایط استثنایی موجود در ایران، از یک سو رژیم جمهوری اسلامی را از هر نوع تشکلی بایی، حتی نوع خانه کارگری آن به وحشت می اندازد، و از سوی دیگر پیشروان کارگری که در واقع اغلب آن ها از خود جنبش کارگری عقب مانده اند، قادر به ایجاد یک اتحاد عمل پایدار در غیاب یک تشکل کارگری مورد حمایت توده های کارگر نشدند و افتراق در میان آن ها همچنان بیداد می کند، و از دیگر سو سازمان جهانی کار نیز تاکنون نتوانسته است مدلی از تشکل در ایران پیاده کند که هم رژیم را نترساند و هم توده های وسیعی از کارگران را به خود نزدیک کند تا بتواند با کمک آن در میان طبقه کارگر نماینده ای برای مذاکره داشته باشد. در نتیجه باید از امکانات فی الحال موجود استفاده کند؛ و درست در همین شرایط، منصور اسالو از ایران خارج می شود.

حال فقط باید فرض کرد که اگر اپوزیسیون راست نیازمند بخش کارگری برای مخاطب قرار دادن جنبش کارگری باشد، چه کسی را می تواند پیدا کند بهتر از منصور اسالو.

در این جا تناقض دیگر گرایش هایی که از وی حمایت کرده اند بروز پیدا می کند و آن این است که آن ها نمی توانند توضیح دهند، یک رهبر سندیکایی که زندان کشیده است و "زیانش بریده شده" و ... نمی تواند به خودی خود در مقابل نفوذ رفرمیسم مقاومت کند، مگر آن که به تئوری انقلابی مسلح باشد. آیا اسالو دارای چنین امکاتی هست؟ اسالو وقتی در ایران بود، با وجود همه تمایلات رفرمیستی خود نمی توانست حتی رفرمیست باقی بماند و ناچار می شد برای بقای سیاسی خود فقط رو به جلو و در حال مبارزه باشد، در نتیجه اگر چه به یک کمونیست برجسته تبدیل نمی شد، اما شرایط بسیار خاصی می طلبید که دچار سازش شود؛ در نتیجه او یا باید در همین وضعیت که "نه در رفتن، حرکت و نه در ماندن، سکون داشت"، فقط موقعیت سابق را حفظ می کرد و همچنان از امتیازات بورکراتیک نسبتاً قابل توجه برخوردار می گشت، و یا به همه این وضعیت پشت می نمود و گزینه های از نظر خویش مهمتری را دنبال می کرد. این وضعیت، اسالو را به خارج هدایت کرد، اسالویی که دیگر سپر دفاعی حتی در حد یک تشکیلات سندیکالیستی ندارد که او را در مقابل انواع پیشنهادات مصون نگاه دارد، چه رسد به این که زمینه های مستعد در او به وفور دیده می شود و متأسفانه از کمترین سطح از تئوری انقلابی برای مصون ماندن در مقابل نفوذ گرایش های راست نیز برخوردار نیست.

حدس این موضوع نباید دشوار باشد که اپوزیسیون راست به سراغ اسالو برود و اعتبار ایشان را به نفع خویش به کار گیرد. (2) انواع امکانات از جمله کانال تلویزیونی، و خلاصه یک رهبری کارگری از راه دور، در تکمیل رهبری اپوزیسیون راست می تواند اسالو را در مسیری قرار دهد که لطمه بسیار سختی به جنبش کارگری وارد شود. با این پیش فرض آیا ضربه ای که می تواند در آینده به جنبش کارگری ایران وارد آید بسیار سنگین تر از ضربه ای نخواهد بود که به زعم مخالفین سندیکای شرکت واحد، این سندیکا با عزل اسالو به پرنسپ های حقوقی و غیره وارد کرده است!؟

سندیکای شرکت واحد در ایران هنوز هم همان سندیکای شرکت واحد سابق است، البته بدون حضور اسالو در آن، منصور اسالو هم همان رهبر سندیکای شرکت واحد است در خارج، البته بدون این سندیکا و عزل شده از موقعیت های سابق خود. حال بقیه ماجرا بستگی به حمایت همه گرایش هایی دارد که به پشت سندیکا بروند یا به پشت اسالو و دادن اعتبار به وی.

این جا است که کل اپوزیسیون راست منتظر ندانم کاری های سانتریست های اپوزیسیون چپ نشسته است تا اگر حتی حمایتی از بین آن ها برای اسالو به دست نیامد، دست کم مقاومتی از سوی آن ها در مقابل اسالو هم صورت نگیرد. آیا فهم این نکته سخت است که چرا اسالو در همه این مدت عزلش تاکنون سکوت کرده و مواضع آینده خود را روشن نمی کند. بدیهی است که او منتظر پایان یارگیری و جا به جایی ها است.

اسالو به عنوان یک رفرمیست به خارج نیامده تا استراحت کند و کلبه ای در کنار یک دریاچه برای خود دست و پا کند و به ماهیگیری و نوشتن رمان و کتاب شعر بپردازد. این کارها را در ایران هم می توانست انجام دهد. او کمتر از قرار گرفتن در سطح رهبری جنبش کارگری از راه دور، به چیزی فکر نمی کند و برای این کار چه بهتر که طیف متنوعی از گرایش های چپ را پشت سر خود داشته باشد که نقداً تاکنون نیز چنین کسانی را در نزدیکی خود داشته است. جنبش کارگری ایران چهره های سرشناس برجسته ای داشته است، اما افسوس که حتی یک رهبر کارگری نداشته تا در این مواقع بتواند قطب مهمی در مقابل رهبر سازی های جناح راست شود.

و اما تکلیف گرایش های انقلابی، با یا بدون نقد و انتقاد به سندیکای شرکت واحد روشن است که پشت سر سندیکا باقی مانده و از آن حمایت خواهند کرد. درسی که از این ماجرا باید گرفت این است که ضمن حمایت از سندیکای شرکت واحد و هر تشکل مستقل کارگری، حوزه اصلی و اساسی نیروهای مارکسیست انقلابی جابه جایی دانمی پشت این یا آن تشکل کارگری نیست، بلکه ساختن قطب انقلابی از طریق پایه ریزی حزب پیشتاز انقلابی است که در این صورت، هر تشکل کارگری نسبت به سیاست های این حزب سمت و سوی خود را خواهد یافت و از این سردرگمی دانمی نجات پیدا خواهد کرد.

۱) نگاه کنید به مقاله زیر:

[در دفاع از سندیکای کارگران شرکت واحد](#)

۲) (مثلاً نهاد موسوم به "Bipartisan Policy Center" که در واقع ترکیبی از جمهوری خواهان و دموکرات های امریکا است، در سال 2008 گزارشی را با عنوان " رویارویی با چالش: سیاست امریکا در قبال برنامه هسته ای ایران" منتشر کرده بود که به خوبی نشان دهنده حساسیت و تلاش نیروهای راست و امپریالیسم برای استفاده از جنبش کارگری ایران در راستای اهداف خود است؛ برای نمونه در صفحه 89 گزارش می خوانیم: "شاید یکی از مؤثرترین نقاط اعمال فشار که ایالات متحده می تواند از آن برای تضعیف رهبری ایران استفاده نماید، نارضایتی های رو به رشد نیروی کار باشد"؛ در صفحه 37 گزارش مزبور آمده است که: "جنبش کارگری ایران به طور فزاینده ای فعال است. کارگران نساجی در اصفهان، معلمان در تهران، کارگران نانوايي در کردستان و کارگران نیشکر در خوزستان، همگی در ماه های اخیر دست از کار کشیده اند. شاخص ترین حرکت کارگری، مربوط به رانندگان شرکت واحد بوده است. این کارگران شجاع، با رهبری منصور اسالو، برایش تشکیل نخستین سندیکای مستقل در جمهوری اسلامی دست به مبارزه زده اند. sep. (PDF), "Meeting the Challenge", Bipartisan Policy Center, 2008.